

مذاکرات جدید و چشم انداز نتایج آن

در حالی که دولت های ایران و آمریکا و متحدان آنها که امروز در دو سوی یک منازعه خطرناک قرار گرفته اند، یکدیگر را دعوت به مذاکره می کنند، در سوی دیگر ماجرا قدرت های نظامی خود را به رخ کشیده و یکدیگر را تهدید به جنگ می کنند. آیا برآستی مذاکرات پیش رو بین ایران و گروه ۵ بعلاوه یک اهمیتی تعیین کننده در روند تضادها و تصادمات بین این دولت ها را خواهد داشت و همان طور که اوپاما تاکید کرد "پنجره ای که برای حل دیپلماتیک موضوع قرار دارد، در حال بسته شدن است"؟ آیا آن طور که شایع شده است، اسرائیل آغازگر این جنگ ویران گر خواهد بود؟ چرا گروه ۵ بعلاوه یک با صدور بیانیتهای از ایران خواسته است تا مذاکرات آینده را جدی بگیرد و گامهایی اساسی بردارد؟

اگرچه در حرف قرار شده است تا مذاکراتی بین ایران و کشورهای ۵ بعلاوه یک در اوایل آوریل در کشور ترکیه برگزار گردد، اما تاکنون که در اواخر ماه مارس هستیم، خبری از تاریخ و محل دقیق برگزاری مذاکرات منتشر نگردیده است. آیا نخست وزیر ترکیه در سفر خود به ایران در روزهای ۲۹ و ۳۰ مارس حامل این اخطارها و پیام جدی دولت های غربی به دولت ایران خواهد بود؟

پیش از این، در مقالات و تحلیل های پیشین نشریه "کار"، همواره تاکید کرده ایم که تضادها و تصادمات بین دولت ایران با دولت های غربی از جمله آمریکا و نیز اسرائیل روندی شتابان یافته، سیاست های دو طرف نزاع به این تضادها دامن زده و از این رو خطر جنگ افزایش یافته است. ما بر این نکته تاکید کردیم که جدا از تأثیرات اقتصادی تحریم های بانکی و نفتی ایران، اهمیت ویژه این تحریم ها در این می باشد که آن ها در واقع آخرین مرحله در اعمال تحریم های اقتصادی بوده و از این رو شرایط یک گام به درگیری نظامی نزدیک تر شده است. تحولات اخیر، تاییدی بر این تحلیل بوده است.

در صفحه ۲

دستمزدهای کارگری و نظام کارمزدی

۲۶/۵ درصدی اعلام شده از سوی مرکز آمار ایران و نه نرخ ۲۱ درصدی اعلام شده از سوی بانک مرکزی، که قانوناً باید مبنای تعیین حداقل دستمزد قرار گیرد، بلکه رقم ۱۸ درصد را که معلوم نیست این رقم را از کجا آورده است، مبنای افزایش میزان حداقل دستمزد قرار داد. این رویداد یکبار دیگر نشان داد هر آینه اراده و منافع طبقه سرمایه دار و دولت آن ایجاب کند، رژیم حاکم حتا قوانین مکتوب و مصوبات رسمی خود را نیز زیر پای می گذارد.

البته این نخستین بار نیست که سرمایه داران و دولت آن ها، هنگام افزایش دستمزدها دست به تقلب و رقم سازی می زنند، نرخ تورم واقعی را نمی گویند و حتا به ارقام دستکاری شده و نرخ رسمی اعلام شده نیز پای بند نمی مانند و حتا ماده ۴۱ قانون کار، که برطبق آن دولت موظف به

در صفحه ۳

در چهارمین اجلاس شورای عالی کار مرکب از نمایندگان سرمایه داران و عمال آن ها در شورا های اسلامی کار و خانه کارگر، که روز ۲۴ اسفند ۹۰ برگزار شد، میزان حداقل دستمزدهای کارگری برای سال ۹۱ تعیین گردید. این "شورا" میزان حداقل دستمزد را با ۱۸ درصد افزایش نسبت به دستمزدهای سال ۹۰، ۳۸۹ هزار و ۷۵۴ تومان تعیین کرد.

در حالیکه در آخرین ماه های سال ۹۰، طبق برآورد منابع مستقل و حتا برخی افراد و رسانه های حکومتی، نرخ تورم به ۴۰ تا ۵۰ درصد رسید، مرکز آمار ایران با یک تقلب و دستکاری آشکار و بزرگ، نرخ تورم را ۲۶/۵ درصد و بانک مرکزی با تقلبی بزرگتر، نرخ تورم را ۲۱ درصد اعلام نمودند. اما شورای عالی کار، مبنای افزایش حداقل دستمزد را، نه نرخ تورم ۵۰ تا ۴۰ درصد، نه نرخ تورم

جدائی دین از دولت و رویکرد کمونیستی در برخورد به مذهب

رحمانه ترین شکل ممکن توده های مردم را سرکوب، آزادی های سیاسی و اجتماعی را محدود و فراتر از آن، حتا آزادی های خصوصی و فردی توده های مردم را نیز از آنان سلب کرده اند.

نفس دستگاه عریض و طویل روحانیت به عنوان نهاد مروج خرافات و تحمیق توده ها بر هیچ انسان آگاهی پوشیده نیست. اگر امروز نظام جمهوری اسلامی ایران نمونه حی و حاضر از تملیق آشکار دین و دولت و اعمال قدرت روحانیت و طبقه سرمایه دار در اسارت توده

در صفحه ۵

مذهب از جمله ابزارهایی است که همواره توسط نظام های طبقاتی و استثمارگر برای تحمیق توده های مردم و اسارت معنوی آنها به کار گرفته شده است.

در سراسر دوران جامعه طبقاتی، مذهب نقش بسیار مهمی در خدمت حفظ قدرت و تمویل اراده سیاسی برده داران، فئودال ها و سرمایه داران بر توده های تحت ستم، ایفا کرده است. در این میان، دولت های مذهبی با تلفیق دین و دولت در جامعه، نه تنها استثمار و بهره کشی توده های زحمتکش را به امری الهی تبدیل کرده اند، بلکه با جاری کردن قوانین مذهبی در متن جامعه، به بی

اشغال فاجعه بار و بی نتیجه ی افغانستان

اکنون بیش از ده سال است که امپریالیست های غربی افغانستان را در اشغال خود دارند، اما خبرهایی که هر روز از این "گورستان امپراتوری ها" انتشار می یابد، نشانگر این واقعیت است که به قول فریدریش انگلس، در مطلبی نوشته شده در ژوئیه - اوت ۱۸۵۷، "افغان ها مردمی شجاع، مقاوم و مستقل" هستند و به قدرت های خارجی اجازه نمی دهند که در سرزمینشان نفس راحتی بکشند. نوشته ی انگلس به خوبی توضیح می دهد که چگونه اشغالگران انگلیسی مجبور شدند در آن دوران، افغانستان را ترک کنند. اما به تصدیق او، اشغالگران انگلیسی تا لحظه ی آخر، جنایت و غارت کردند. او می نویسد: "بازار کابل تخریب شد و سربازان قسمتی از شهر را غارت کردند و تعداد زیادی از ساکنانش را کشتند. سپس انگلیسی ها از جلال آباد و پیشاور به هندوستان گریختند."

در صفحه ۴

وظایف فوری انقلاب اجتماعی

سیاست خارجی حکومت شورایی

در صفحه ۱۰

مذاکرات جدید و چشم انداز نتایج آن

اکنون شرایط به جایی رسیده است که حتا خامنه ای نیز در سخنرانی اخیر خود در مشهد، به رغم تمام گزاف‌گویی‌ها در مورد قدرت جمهوری اسلامی، به احتمال بروز جنگ در سال جاری اعتراف کرد و هم‌زمان ایهود باراک وزیر دفاع اسرائیل نیز گفت: "فرصت زیادی تا مصونیت برنامه هسته‌ای ایران در برابر هرگونه اقدام نظامی احتمالی باقی نمانده است".

در گفتارهای رسمی به نظر می‌آید که علت اصلی این اوضاع، برنامه هسته‌ای ایران است. اما آیا براستی چنین است؟ شکی نیست که ایران علاقه مند به داشتن سلاح اتمی می‌باشد. اما باز شکی نیست که حتا ایران مسلح به سلاح اتمی نیز در برابر قدرت نظامی کشورهایی چون آمریکا حرفی برای گفتن نداشته و هرگز هیچ موشک حامل سلاح های اتمی نمی‌تواند حتا به خاک اسرائیل نزدیک گردد. پس اگر این ظاهرسازی‌های دیپلماتیک را در عرصه‌ی جهانی به‌کناری بگذاریم، سوال این است که علت اصلی این تضادها چیست؟ اگر علت اصلی تضاد را دریابیم، آن گاه می‌توان چشم‌انداز روشن‌تری از روندهای احتمالی این تضاد که می‌تواند تأثیرات زیادی بر تحولات سیاسی ایران و از همه مهم‌تر بر زندگی کارگران و زحمتکشان بگذارد، داشته باشیم.

سیاست خارجی حکومت اسلامی ایران

حکومت اسلامی از همان ابتدای به قدرت رسیدن با نظریه‌ی "صدور انقلاب" سیاست خارجی مداخله‌گرانه و ماجراجویانه‌ی خود را پی ریخت، سیاستی که با جنگ هشت ساله و با شعار "راه قدس از کربلا می‌گذرد" ادامه یافت. با پایان یافتن جنگ نیز حکومت، با خرج کردن پول نفت، احزاب و گروه‌های مسلح دست‌نشانده‌ای را از لبنان و فلسطین گرفته تا نیجریه در آفریقا، و یمن و عراق به‌دور خود گردآورد.

البته، سیاست‌های جاه‌طلبانه و برتری طلبانه منطقه‌ای در دولت‌های ایران چیز جدیدی نبوده و در زمان حکومت محمدرضا شاه نیز این سیاست، با تلاش برای ایفای نقش ژاندارمی منطقه خودش را نشان داده بود. سیاستی که با جاه‌طلبی‌های طبقه‌ی سرمایه‌دار ایران برای تصاحب و یا حداقل داشتن سهم در بازارهای منطقه‌ای و کسب

سود از این رهگذر هماهنگ و همسو بود. با بررسی سیاست‌های حکومت اسلامی از آغاز تاکنون به خوبی می‌توان دریافت که اساس و پایه‌ی این سیاست، بر تلاش برای قدرت‌یابی هر چه بیشتر در منطقه استوار است. این سیاست منطقه‌ای، با ایدئولوژی حاکم بر این جریان، جاه‌طلبی قدرت‌مداران حاکم و نیز منافع اقتصادی حداقل بخشی از طبقه‌ی سرمایه‌دار که بیش از دیگران در حاکمیت سهم دارند، هماهنگ می‌باشد.

حمایت از گروه‌هایی همچون حماس و جهاد اسلامی در فلسطین و دیگر گروه‌های افراطی اسلام‌گرا، به‌ویژه حزب الله لبنان که نزدیک‌ترین متحد و یا به عبارتی بهتر، عامل اصلی نفوذ حکومت اسلامی ایران در منطقه می‌باشد، روابط صمیمی با دولت سوریه و کمک‌های مالی و تسلیحاتی به آن، دخالت در امور داخلی عراق و تجهیز برخی از گروه‌های شیعه به سلاح و دیگر ابزار لازم برای اقدامات تروریستی که در تضاد با منافع آمریکا قرار داشته و در زمان حضور نیروهای آمریکایی منجر به کشته شدن تعدادی از سربازان آمریکایی گردید، با سیاست‌ها و منافع آمریکا در منطقه‌ی خاورمیانه به طور آشکاری در تقابل قرار دارد.

ادامه‌ی سیاست مقابله‌جویی با اقداماتی چون اعزام گروه‌های ترور به کشورهایی چون تایلند و هند که منجر به دستگیری تعدادی از آن‌ها و صدور حکم جلب بین‌المللی برای تعدادی دیگر گردید، نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی بر ادامه و حتا تشدید فضای بحرانی اصرار دارد.

اما در آن سوی ماجرا، چه کسانی بر طبل جنگ می‌کوبند؟ امروز بر همگان آشکار است که دولت نژادپرست اسرائیل دولتی‌ست که بیش از همه بر طبل جنگ می‌کوبد. دولتی که شباهت‌هایی چند با حکومت اسلامی ایران دارد. بزرگ‌ترین شباهت این دو دولت، تکیه و وامداری‌شان به یک ایدئولوژی ارتجاعی مذهبی است. دولت‌های ایران و اسرائیل هر دو بقای حکومت‌شان را مدیون این ایدئولوژی‌ها هستند که بر نابرابری انسان‌ها به خاطر عقاید و مذهب‌شان تأکید دارند و از این نظر هر دو حکومت حامل نوعی از تفکرات راسیستی هستند. اما اسرائیل قدرتی نیست که بتواند به تنهایی وارد جنگ شود. بنابراین تمایلات جنگ طلبانه‌ی اسرائیل هرگز نمی‌تواند، عامل اصلی برای آغاز جنگ باشد. در سوی دیگر ماجرا قدرت اصلی و تصمیم‌گیرنده آمریکا می‌باشد. حال ببینیم از نظر سیاست‌مداران آمریکایی اوضاع بر چه منوال است.

لئون پانه‌تا وزیر دفاع آمریکا در نشست کمیته روابط عمومی آمریکا و اسرائیل (آپیک) گفت "در صورتی که دیپلماسی نتواند مانع از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای بشود، ایالات متحده به اقدام نظامی دست خواهد زد". این موضعی‌ست که تمامی سیاست‌مداران بلندپایه‌ی آمریکایی در مورد ایران به‌ویژه در روزها و ماه‌های اخیر بر آن تأکید داشته‌اند. اما "پیتر کینگ" رئیس کمیته امنیت داخلی مجلس نمایندگان آمریکا هفته‌ی گذشته در کنگره‌ی آمریکا، دلایل روشن‌تری را برای این تخاصم بیان کرد که نشان می‌دهد مساله هسته‌ای یک موضوع کاملاً فرعی در تضادهای دو دولت می‌باشد. وی با بیان خطرات حزب‌الله برای آمریکا و این که آن‌ها ممکن است هم اکنون نیز صدها مقرر عملیاتی در خاک آمریکا داشته باشند، حزب‌الله لبنان را که در واقع عامل ایران می‌باشد، خطری بزرگتر از القاعده برای آمریکا دانست، و گفت: "نگرانی‌های آمریکا ممکن است از این پس به سمتی دیگر متمایل شود". در این اجلاس هم چنین یک افسر اداره‌ی مبارزه با مواد مخدر در زمینه ارتباط ایران و حزب‌الله با کارتل‌های مواد مخدر و چند تن دیگر در مورد تلاش ایران برای انجام عملیات تروریستی توسط گروه‌ها و یا افرادی اجیر شده مانند طرح ترور سفیر عربستان سعودی در آمریکا اطلاعاتی ارائه دادند.

حزب‌الله لبنان را - که خود عامل ایران است - خطری بزرگ‌تر از القاعده دانستن، موضوع کم‌اهمیتی نیست. نشست کنگره‌ی آمریکا و مباحث مطرح شده در آن نشان می‌دهد که علت تضادها نه برنامه‌ی هسته‌ای که سیاست‌های منطقه‌ای دو کشور می‌باشد.

چه کسانی از این تصادمات سود می‌برند

برای درک یک رویداد سیاسی، این موضوع از اهمیت بسیاری برخوردار است که این رویداد به نفع چه گروه و یا گروه‌هایی می‌باشد. از همین روست که برای تحلیل بحران کنونی خاورمیانه، لازم است تا به این سوال پاسخ داد که چه کسانی از تشنج سیاسی در منطقه سود می‌برند. برای پاسخ به این سوال ابتدا ببینیم که چه کسانی تاکنون از تشنجات اخیر خاورمیانه به‌ویژه جنگ در افغانستان و عراق سود برده‌اند. بی‌شک یکی از برندگان واقعی این جنگ‌ها تاکنون دولت اسلامی ایران بوده است. واقعیت این است که بحران در عراق و افغانستان و شرایط ناپایدار در این کشورها تاکنون منافع بیشماری برای حکومت اسلامی داشته و در

دستمزدهای کارگری و نظام کارمزدی

تعیین میزان حداقل دستمزد بر مبنای نرخ تورم بانک مرکزی است را نیز نقض می‌کنند. این نحوه برخورد با مسأله دستمزدها و نقض مکرر ماده ۴۱ قانون کار که رژیم جمهوری اسلامی اکنون رسماً در صدد حذف و تغییر آن برآمده است، روندی است که در طی تمام دوران بیست و یک ساله‌ای که از عمر تصویب و اجرای این قانون می‌گذرد، ادامه داشته است.

دستمزدهای کارگری در تمام طول حیات رژیم جمهوری اسلامی، چه زمانی که هنوز قانون کار فعلی تصویب نشده بود، چه بعد از آن، هیچگاه به نحوی تعیین نشده و به اندازه‌ای نبوده است که کارگر بتواند هزینه‌های زندگی و معیشت خود و خانواده‌اش را تأمین کند. در طی سال‌های اولیه حکومت اسلامی، از جمله در سال‌های ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲ و ۶۳ دستمزدهای کارگری ثابت ماند و پس از آنکه در سال ۶۴ اندکی به دستمزدها اضافه شد، دوباره تا ۳ سال تغییر نکرد و بالاخره در سال ۶۷ نیز مبلغ ناچیزی به دستمزدها اضافه شد اما باز تا سال ۶۹ ثابت ماند. پس از تصویب و اجرای قانون کار، اگرچه میزان حداقل دستمزدهای کارگری هر ساله درصد بسیار ناچیزی افزایش یافته است، اما هر ساله به نحوی تعیین شده است که همواره از میزان تورم و هزینه‌ها عقب‌تر بوده و مدام توان کارگر برای پوشش دادن هزینه‌ها را کاهش داده است. این روند از سال ۵۷ تا کنون بلاوقفه ادامه داشته است. اگر در سال ۵۷، کارگر با ۶۳۰ تومان دستمزد ماهانه خود که معادل ۹۰ دلار بود می‌توانست مقدار معینی از کالاهای مورد نیاز خود را تهیه کند و به فرض می‌توانست با آن حدود ۱۶۰ کیلو گوشت قرمز کیلویی حدود چهار تومان تهیه کند و یا آن را با یک و نیم سکه طلا معاوضه نماید، اکنون در سال ۹۱، با دستمزد حدود ۳۹۰ هزار تومانی که تنها معادل ۱۹۵ دلار و یا نیم سکه طلاست، تنها می‌تواند حدود ۲۰ کیلو گوشت تهیه کند و هرگز قادر نیست همان کمیت کالاهای و خدمات را تأمین کند. گرچه دستمزد اسمی کارگر در این فاصله حدوداً ۶۰۰ برابر شده است، اما قیمت کالاهای و خدمات مورد نیاز کارگر، به مراتب بیشتر از این افزایش یافته و به عنوان مثال قیمت گوشت، ۴۰۰۰ برابر افزایش پیدا کرده است. به عبارت دیگر دستمزدهای واقعی کارگران در این فاصله ۳۴۰۰ برابر کاهش یافته است.

شورای عالی به اصطلاح کار این بار نیز در حالی حداقل دستمزد را حدود ۳۹۰ هزار تومان تعیین کرد که حتی محافل و تشکلهای وابسته به رژیم یعنی شوراهای اسلامی و خانه کارگر، میزان حداقل هزینه‌های ضروری و یا خط فقر را بیش از ۹۲۰ هزار تومان برآورد کرده بودند که البته میزان خط فقر واقعی بسی بیشتر از این و به ۱/۵ میلیون تومان و حتی بیشتر از آن می‌رسد. بنابراین ناگفته روشن است که دستمزدهای تعیین شده برای سال جاری (۹۱) حتی با احتساب مزایای نظیر حق مسکن، حق اولاد، بن کارگری و امثال آن که این‌ها نیز در واقع بخشی از دستمزد کارگر محسوب می‌گردد اما تحت این

عناوین پرداخت می‌شود، ولو آنکه جمعاً به حدود ۵۰۰ هزار تومان هم برسد، اما در برابر مخارج و هزینه‌های یک خانوار ۵ نفره کارگری بسیار ناچیز است. معنای این تصمیم نمایندگان دولت و کارفرمایان و کارگزاران آن‌ها در شورای عالی کار این است که شرایط زندگی و معیشت کارگران و خانواده‌های کارگری، دست کم باید سه برابر زیر خط فقر باشد!

سران شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر، این تشکل‌های سپاه حکومتی که جز جاسوسی و نوکری طبقه حاکم، کار دیگری انجام نمی‌دهند و اغلب آن‌ها نیز مبالغ کلانی دریافت می‌کنند که با دستمزد هیچ کارگری قابل مقایسه نیست، هر ساله به عنوان نماینده کارگران، اما در واقع به مثابه همدست سرمایه داران در شورای عالی کار حضور پیدا می‌کنند. این‌ها که معمولاً در بحث‌های مقدماتی مربوط به تعیین حداقل دستمزد حرف‌هایی پیرامون افزایش دستمزد ها بر زبان می‌رانند، عوام فریبانه سعی می‌کنند خود را جانب‌دار کارگران جابزنند تا چهره‌ای غیر موافق با طرف کارفرما و طرف دولت و به عنوان طرف مستقل و سومی در شورای عالی کار جلوه کنند. از اینرو هنگام تعیین حداقل دستمزدها، گاه به چانه زنی می‌پردازند و با آن‌ها وارد یک جنگ زرگری هم می‌شوند. با این وجود همه کارگران ایران شاهد بوده‌اند که این تشکل‌ها و سران آن‌ها، در هیچ مقطعی، تأکید می‌کنیم در هیچ مقطعی حرفی فراتر از حرف کارفرما و دولت نداشته‌اند و در نهایت نظر و حرف این دو طرف را که در واقع یک طرف بیشتر نیست، در بست تأیید نموده‌اند. روند تعیین حداقل دستمزدها مکرر این موضوع را به اثبات رسانده است که در شورای عالی کار، نه سه جانب یعنی کارفرما، دولت و طرفی که با نام کارگر و نماینده کارگر در آن حضور می‌یابد، بلکه تنها یک طرف حرف اول را می‌زند و آن طبقه سرمایه دار است. در نظام جمهوری اسلامی، موضوع "سه جانبه‌گرایی" به کلی بی‌معنا و یک دروغ است. گرچه بطور واقعی نیز اگر چنین امکانی وجود می‌داشت، باز هم دست بالا در شورای عالی کار با سرمایه داران بود. شورای عالی کار همواره مدافع منافع سرمایه‌داران بوده است. این شورا و اعضای آن هیچ ربطی به کارگران و منافع آن‌ها ندارد و در واقعیت امر، نه شورای عالی کار، بلکه شورای عالی سرمایه است. از این روست که حداقل دستمزد سال ۹۱ کارگران مشمول قانون کار، مانند سال‌های پیشین به رغم ادعای میانجیگری

دولت میان به اصطلاح نمایندگان کارگران که ظاهراً ۴۲ درصد افزایش دستمزد را پیشنهاد نموده، و نمایندگان کارفرمایان که رقم ۱۲ درصد را پیشنهاد کرده بودند، اما سرانجام نه بر مبنای میانگین این پیشنهادات، بلکه بر طبق اراده طبقه سرمایه‌دار و بسیار پائین‌تر از نرخ تورم واقعی و حتی پائین‌تر از نرخ‌های تورم اعلام شده توسط نهادهای رسمی رژیم، تعیین گردید و تنها ۱۸ درصد افزایش یافت و این تصمیم آنطور که عبدالرضا شیخ الاسلامی وزیر کار رژیم نیز اعلام کرد، مثل همیشه، "مورد قبول و اتفاق و اجماع نمایندگان کارفرمایان، کارگران (یعنی عوامل رژیم در شوراهای اسلامی و خانه کارگر) و دولت قرار گرفت!"

بدیهی است که با توجه به قیمت بسیار بالای کالاهای مورد نیاز کارگران در حال حاضر و با توجه به روند افزایش قیمت‌ها و نرخ تورم در سال جاری، به رغم افزایش این درصد ناچیز به دستمزد اسمی کارگران، اما دستمزدهای واقعی و قدرت خرید کارگران بیش از پیش کاهش یافته و باز هم کاهش خواهد یافت. در دوران حاکمیت رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، میان دستمزدها و دریافتی‌های کارگران با هزینه‌ها و مخارج زندگی کیلومترها فاصله افتاده است. فاصله دستمزدها و هزینه‌ها روز بروز افزایش یافته و اکنون به مرحله حاد و غیر قابل تحملی رسیده است. به نحوی که ۱۸ درصد افزایش میزان حداقل دستمزدها در سال ۹۱، هیچ باری از دوش کارگران برنداشته و به قدر یک میلی متر هم از این فاصله نمی‌کاهد، بلکه برعکس آن را افزایش می‌دهد. میلیون‌ها کارگر و اعضای خانواده آن‌ها که در حال حاضر نیز با فقر و فلاکت و وحشتناکی دست به گریبانند، سطح زندگی و معیشت‌شان به مراتب وخیم‌تر می‌شود و به پائین‌تر از حد بسیار فلاکت بار و فقیرانه کنونی سقوط خواهد کرد.

طبقه کارگر ایران در برابر اجحافات سرمایه داران و نظام ضد کارگری حاکم ساکت نخواهد نشست و به مبارزه برای افزایش دستمزدها و تحقق سایر مطالبات خود ادامه خواهد داد. طبقه سرمایه‌دار حاکم و دولت این طبقه که از قبیل استثمار خشن و بیرحمانه کارگران، سوده‌های سرسام‌آوری به جیب زده و سرمایه‌هنگفتی انباشت نموده‌اند، آنچنان شرایط سخت و برده‌واری را بر کارگران تحمیل نموده و با سیاست‌های ضدکارگری و از جمله تصمیمات خود در شورای عالی کارشان پیرامون حداقل دستمزدها، آنچنان دره و گسل عمیقی میان دستمزدهای کارگری و هزینه‌های زندگی ایجاد کرده‌اند، که این گسل جز با فروپاشاندن رژیم جمهوری اسلامی و شورای عالی کار آن و جز با فروپاشاندن نظام مزدی پر نخواهد شد!

نشریه کار

ارگان سازمان فدائیان

(اقلیت)

را بخوانید

اشغال فاجعه بار و بی نتیجه ی افغانستان

اما همین انگلیسی ها در سال های بعد دست به چنان قساوت هایی در افغانستان زدند که یکی از نظامیان ارتش آنان که ستوان جرج مولسورث نام داشت و در سومین جنگ بین انگلستان با افغانستان در سال های ۱۹۲۰ شرکت داشت، چنین گفت: "دیگر سنگی در افغانستان نمانده است که با خون رنگین نشده باشد."

حمله تروریستی به برج های دوقلوی نیویورک در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به جنایتکاران امپریالیست و در رأسشان آمریکا این بهانه را داد تا با تشکیل یک ائتلاف در چارچوب "ناتو" به خاک افغانستان تجاوز کنند و حکومت طالبان را سرنگون نمایند. البته امپریالیست ها گفتند که برای استقرار آزادی و دموکراسی به افغانستان می روند. آن ها دروغ گفتند چرا که موقعیت مهم جغرافیایی این کشور و منافع اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیست ها مطرح بود و نه منافع و آزادی مردم ستم دیده ی افغانستان. امپریالیست ها همچنین می خواستند با راه انداختن یک جنگ، اقتصاد نظامی خود را که مانند تمام نظام اقتصادی اشان در بحران بوده و هست، رونق بخشند. با جنگ در افغانستان و سپس عراق کارخانه های اسلحه ی سازی برای آن ها و دوستانشان فعال تر شدند و شرکت های خصوصی جنگاوری و امنیتی کرور کرور مزدور به این دو کشور فرستادند.

در پایان سال های هفتاد و آغاز دهه ی هشتاد میلادی، امپریالیست های آمریکا، انگلستان و فرانسه با یاری حکومت های نوکر خود همچون شاه ایران و عربستان سعودی یک "جنگ مقدس" را علیه شوروی در افغانستان ترتیب دادند. همین طالبانی که جرج بوش پسر علیه آنها لشکرکشی کرد، در سال ۱۹۸۵ در کاخ سفید به حضور رونالد ریگان شرفیاب شدند! "مجاهدان" افغان در آن زمان "سربازان آزادی" نامیده می شدند و امپریالیست ها منابع مالی و تسلیحاتی در اختیارشان می گذاشتند. البته باید گفت که مداخله ی ارتش شوروی سابق نیز در افغانستان فاجعه بار بود. چرا که دست کم یک میلیون افغان را که هشتاد درصدشان غیرنظامی بودند به نابودی کشاند. ارتش شوروی سابق در سال ۱۹۸۹ شکست خورد و افغانستان را ترک کرد.

خروج ارتش شوروی منجر به بازگشت آرامش و ثبات به افغانستان نشد. چنان که بین سال های ۱۹۹۶ - ۱۹۹۲ افغانستان به صحنه ی جنگ داخلی بین گروه های مختلف اسلامی و سران جنگجوی قبایل تبدیل شد. شدت این جنگ ها چنان بود که فقط در شش ماهه ی نخست سال ۱۹۹۶ نزدیک به بیست و پنج هزار تن در کابل کشته شدند. مردم افغانستان چنان از جنگ و خونریزی خسته شده بودند و خلاص سیاسی چنان بود که یکی از ارتجاعی ترین برنامه های سیاسی برای بازگشت آرامش صوری به رهبری ملا عمر، رهبر طالبان موفق شد، یک حکومت اسلامی را در این کشور مستقر کند. طالبان در همان سال به کابل آمدند و "امارات اسلامی

افغانستان" را بنیان گذاری کردند. زنان افغان از ابتدائی ترین حقوق خود محروم گشتند و حتا حق تحصیل را از آنان گرفتند. بساط دار و درفش در همه جا برپا شد و گروه های رقیب همچون "اتحاد شمال" به فرماندهی مسعود سرکوب شدند. در همین زمان، طالبان پذیرای القاعده به رهبری اسامه بن لادن شدند.

هر چند ائتلاف امپریالیستی توانست در اکتبر ۲۰۰۱ حکومت پوشالی طالبان را با بمباران هوایی و پشتیبانی زمینی نیروهایی چون "اتحاد شمال" و بی طرفی ظاهری اما جانبدارانه ی حکومت هایی همچون جمهوری اسلامی ایران، سرنگون نماید، اما چهار، پنج سال بعد طالبان دوباره با کمک حکومت پاکستان سربر آوردند. بازگشت طالبان بار دیگر با پشتیبانی بخشی از مردم افغانستان همراه شد که می دیدند دولتی فاسد و هیچکاره به ریاست کرزای اقدامی به نفع آنان نمی کند و در ثانی، نیروهای اشغالگر در همه جا به جز کشتار و آزار و اذیت دست آوردی نداشته اند.

از سال ۲۰۰۶ وضعیت افغانستان روز به روز بدتر گشته و هر سال تعداد کشته شدگان غیرنظامی بیش تر و بیش تر شده است. وضعیت تلفات نیروهای اشغالگر نیز نشان می دهد که آن ها هر سال بیش از گذشته کنترل اوضاع را از دست داده اند. تلفات نیروهای اشغالگر از ۲۹۵ نفر در سال ۲۰۰۸ به ۵۲۱ تن در سال ۲۰۱۰ رسید. تعداد تلفات نیروهای اشغالگر بین سال های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۱ نیز ۱۶۴٪ افزایش داشت. اقدامات و کشتارهای اخیر از جمله جنایت ۱۱ مارس ۲۰۱۲ یک سرباز آمریکایی که ۱۶ افغان از جمله ۹ کودک را کشت، نشان می دهد که نیروهای اشغالگر دیوانه وار و بدون هدف به سوی هر جنبه ای آتش می کشانند. البته آنان خود را در "امن ترین" نقاط هم دیگر در امنیت نمی بینند. برای مثال روز ۲۶ مارس ۲۰۱۲ در خیرها آمده بود که دو نظامی "ناتو" به ضرب گلوله ی فردی که لباس نظامی افغان بر تن داشت، از پای درآمدند.

وخامت اوضاع در افغانستان ابتدا امپریالیست ها را به اقدامات واکنشی واداشت. باراک اوباما در سال ۲۰۰۹ سی هزار سرباز دیگر به نود هزار نیروی حاضر در افغانستان افزود. نیکولا سارکوزی هم گفت که بازگرداندن نیروهای فرانسوی از افغانستان به "امنیت فرانسه" ضربه می زند! با این حال وخامت بیش تر اوضاع در افغانستان و تبدیل شدن این کشور به قتلگاه نیروهای اشغالگر و همچنین تغییر یک رشته از پارامترهای بحران افغانستان، اوباما و سارکوزی و سران دیگر نیروهای اشغالگر را واداشته است که قول هایی مبنی بر خروج تدریجی نیروهایشان تا سال ۲۰۱۴ بدهند. اما، وضعیت در افغانستان بدون آن ها هم به سوی آرامش نسبی نخواهد رفت. پاکستان همچنان خواهان نفوذ راهبردی در افغانستان است تا بتواند در برابر هندوستان قد علم کند. بی جهت نیست که پاکستان اکنون به حامی اصلی طالبان تبدیل شده است و به واسطه ی مذاکره ی طالبان و امپریالیست ها به ویژه آمریکا نیز تبدیل گردیده است. البته امپریالیسم آمریکا نیز از مذاکره با طالبان استقبال نموده و ظاهراً این مذاکرات در قطر آغاز شده است. چین و روسیه نیز همچنان به اهمیت

جغرافیایی افغانستان برای پیشبرد منافع خود و به ویژه به عنوان شاهراه حمل انرژی نفتی و گازی چشم دارند. جمهوری اسلامی ایران که در افغانستان همان نفوذی را ندارد که در عراق دارد از مجاری دیگری - حتا حکومتی - می خواهد افغانستان را به عنوان یک پشت سنگر چک و چانه زنی با قدرت های بزرگ و تبدیل شدن خود به یک قدرت منطقه ای حفظ کند. روسیه و چین و ایران هر سه بیش از پاکستان به منابع زیرزمینی و معدنی افغانستان چشم دوخته اند و هر کدام می خواهند تا می توانند به چپاول ثروت ملی مردم افغانستان بپردازند.

در هر حال، بازگشت نیروهای نظامی ناتو از افغانستان مهر تأییدیست بر شکست قدرت های امپریالیستی در افغانستان. هر چند طالبان همچنان با استفاده از نیروهای نفوذی خود در ارتش و نهادهای دولتی افغانستان به کشتن نظامیان و سربازان نیروهای اشغالگر ادامه می دهند، دولت آمریکا با طالبان در قطر مذاکره می کند. نیروهای اشغالگر امپریالیستی گمان می کردند که با تسخیر کابل می توانند بر تمام یک کشور تسلط یابند. آن ها ده سال پس از تسخیر پایتخت افغانستان نه فقط از نظر نظامی شکست خورده اند بلکه از نظر سیاسی هم با پذیرش مذاکره با طالبان به شکست خود اعتراف می کنند. خروج نیروهای اشغالگر به معنای پایان بحران در افغانستان نیست. هر چه نیروهای اشغالگر و امپریالیست ها در این ده سال رشته اند نیز پنبه خواهد شد و احتمال سقوط دولت دست نشانده، ارتش تربیت شده و نهادهای برپاشده اشان کم نیست. ده سال تجاوز و اشغالگری نتیجه ای به جز کشتار مردم افغانستان و تخریب بیش تر این کشور نداشت.

تجاوز نظامی قدرتمندترین و پیشرفته ترین ارتش های جهان به افغانستان، نشان داد که آزادی و دموکراسی از این راه به جایی نمی رسد. ادعای آن نیروهای سیاسی که در داخل و خارج افغانستان می پنداشتند تجاوز و اشغالگری می تواند آزادی از یوغ دیکتاتورها و رژیم های استبدادی را به بار آورد و از آن دفاع کردند، پوچ بودن خود را نشان داد. کمونیست ها هرگز از جنگ های ارتجاعی، اشغالگری و تجاوز به کشوری دفاع نکرده و نخواهند کرد. استقرار آزادی و تحقق مطالبات اقتصادی و سیاسی کار مردم آگاه است و نه امپریالیست های اشغالگر. این است درسی که از تحولات افغانستان باید آموخت.



جدائی دین از دولت و رویکرد کمونیستی در برخورد به مذهب

های مردم ایران است، در ادوار گذشته و به طور اخص در قرون وسطی نیز، دستگاه کلیسا و دولت مذهبی به عنوان قدرت بلامنازع سرکوب و تحدید آزادی های مردم در خدمت فئودال ها بوده است.

اگر امروز، در تعدادی از کشورها، دین به امری خصوصی در زندگی مردم تبدیل شده است، اگر دخالت مخرب کلیسا در جوامع سرمایه داری غربی، مستقیماً از زندگی اجتماعی مردم خارج شده و قدرت کلیسا به نقشی حاشیه ای در پشت قدرت طبقات حاکمه تنزل یافته است، هرگز از سر خیرخواهی دستگاه کلیسا و دولت های سرمایه داری نبوده است. به حاشیه رانده شدن مذهب و کلیسا در نظام های سرمایه داری اروپای غربی، حاصل قرن ها پیکار، تلاش و جانفشانی، مبارزه و روشنگری طولانی مدت نویسندگان سکولار، انقلابیون سوسیالیست، احزاب کمونیست و مبارزات قهرمانانه کارگران و زحمتکشان جهان در عرصه های وسیع طبقاتی و اجتماعی بوده است. مبارزاتی که سرانجام، جدایی دین از دولت را به طبقات حاکمه تحمیل کرد، قدرت کلیسا را به حاشیه راند و مذهب را به عنوان یک امر خصوصی به پشتوی خانه ها فرستاد.

لذا، در انقلاب پیش روی ایران، چگونگی برخورد به مذهب و جایگاه دین در جامعه یکی از مسائل مهمی ست که هر سازمان رادیکال، چپ و کمونیست باید پاسخی صریح و روشن به آن بدهد.

بیش از سه دهه است که جمهوری اسلامی ایران با تلفیق عریان دین و دولت، یکی از استبدادی ترین نظام های سیاسی پاسدار نظم سرمایه داری را به مردم ایران تحمیل کرده است. در این سال ها، جمهوری اسلامی با بهره گیری از مذهب و دستگاه روحانیت، قوانین کهنه و منسوخ شده قرون وسطایی را در همه عرصه های سیاسی و اجتماعی کشور جاری ساخت. جمهوری اسلامی با وضع کهنه ترین قوانین دینی و تثبیت ارتجاع مذهبی در کشور، نه تنها سرکوب را در جامعه نهادینه کرد، نه تنها تمام آزادی های سیاسی، فردی و اجتماعی را از توده مردم سلب نمود، بلکه تعدی و تجاوز به آزادی های فردی و خصوصی را تا اندرون چهار دیواری خانه های مردم نیز، گسترش داده است.

در حاکمیت ۳۳ ساله جمهوری اسلامی به یقین می توان گفت که شلاق بی رحم ارتجاع مذهبی و تلفیق حاکمیت دین و دولت، بر کرده عموم توده های مردم جامعه فرود آمده است. حتا عناصر ذی نفوذ، قدرتمند و برپا

کنندگان دار و درفش جمهوری اسلامی نیز، هم اکنون از شلاق تکفیر و سرکوب نظام دینی حاکم بر ایران در امان نمانده اند.

حاکمیت ۳۳ ساله جمهوری اسلامی، نقش مخرب مذهب و تلفیق دین و دولت در ایجاد اختناق و سرکوب عریان مردم را، بیش از هر زمان دیگر به نمایش گذاشته است. با وجود این، ساده انگارانه است اگر بپنداریم بدون یک مبارزه پی گیر، اصولی، رادیکال و تاکید بر جدایی کامل و همه جانبه دین از دولت، صرفاً با سقوط جمهوری اسلامی نقش مذهب در دولت و زندگی سیاسی جامعه از میان خواهد رفت.

مذهب ابزار سرکوب نظام های طبقاتی است. بدون سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی، استقرار حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان و دگرگونی نظم موجود، نقش مخرب و ارتجاعی مذهب به اشکال گوناگون بر زندگی سیاسی و اجتماعی مردم استمرار خواهد یافت. مذهب افیون توده هاست و در جامعه ایران، علاوه بر سرمایه داران و دولت سرمایه داری، گروه ها و سازمان های سیاسی معینی هستند که منافع طبقاتی شان در حفظ مذهب و حاکمیت دینی گره خورده است. سازمان مجاهدین خلق، هنوز آلترناتیو جمهوری دموکراتیک اسلامی را بیدک می کشد. سلطنت طلبان، بدون یاری جستن از مذهب و تلفیق دین و دولت هرگز قادر به تبیین حکومت سلطنتی خود نیستند. حکومتی که در آن "پادشاه" سایه خدا بر روی زمین است و همچون خمینی و خامنه ای، نماینده ای که از طرف الله انتخاب و رسالت شبانی و پاسداری از گله ای گوسفند تحت عنوان "ملت" به او واگذار می شود.

نیروهای "اصلاح طلب" درون حاکمیت نیز، همچنان در رویای بازگشت "دوران طلایی" خمینی جلا بدست می برند. و در خارج از کشور نیز، کسانی که خود ایدئولوگ نظام جمهوری اسلامی بوده اند، در برپایی و تثبیت این نظام فاسد دینی دست داشته و سال های متمادی با جان و هستی مردم بازی کرده اند، امروز که دست و دهان شان از حلاوت قدرت دینی حاکم بر ایران کوتاه مانده است، نه تنها تحت عنوان "روشنفکر دینی در تبعید"، همچنان جهت اشاعه و برپایی یک نظام دینی به اصطلاح "مردم سالاری" در ایران اصرار دارند، بلکه با وقاحت تمام، منتقدین مذهب و منتقدین برپاکنندگان مجدد هر نوع حاکمیت دینی در ایران را با حربه "اسلام ستیزی"، "توهین به مقدسات" و "اعتقادات مردم" به عقوبت و سرکوب در فرادای سقوط جمهوری اسلامی

تهدید نیز می کنند. (۱) حتا گروه هایی از جمهوری خواهان که در حرف ادعای جدائی دین از دولت را دارند، همواره متحدین جناح هایی از هیئت حاکمه بوده اند که چیزی جز دولت دینی به اصطلاح تعدیل شده نمی خواهند. در نهایت، آنها نیز خواهان تلفیق پوشیده دین و دولت هستند. بیان این واقعیات، بدان معنا است که صرف سرنگونی جمهوری اسلامی، هرگز به معنای جدایی دین از دولت و تحقق آزادی های سیاسی در ایران نخواهد بود. آنچه مسلم است، اگر کارگران و زحمتکشان نتوانند حکومت انقلابی و شورایی خود را برقرار کنند، سرمایه داران و همه طرفداران نظم طبقاتی حاکم، باز هم با بهره گیری و سوء استفاده از مذهب، سلطه ستمگرانه خود را حفظ می کنند.

لذا، با توجه به وضعیت موجود و از آنجا که بخش وسیعی از توده های مردم ایران با اعتقادات دینی و مذهبی زندگی می کنند و نیز با توجه به گرایش های مختلف درون بورژوازی که همچنان در جهت احیای یک حکومت دینی با رنگ و لعابی متفاوت از جمهوری اسلامی و بعضاً با ظاهری دموکراتیک فعالیت می کنند، تبیین موضع نیروهای چپ و کمونیست نسبت به مذهب و جایگاه دین در فرادای سرنگونی جمهوری اسلامی اهمیت به سزایی دارد.

این واقعیتی است روشن که ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، بر پایه استثمار طبقه کارگر به دست اقلیتی کوچک یعنی سرمایه داران و روحانیت انگل قرار گرفته است. در واقع آنگونه که لنین می گوید: چنین جامعه ای یک جامعه برده داری است. چرا که کارگران "آزاد"، که تمام عمرشان برای سرمایه داران کار می کنند، تنها تا جایی "حق دریافت" و وسایل امرار معاش را دارند، که برای حفظ بردگانی که سود تولید می کنند و برای حفظ و دوام بردگان سرمایه داری ضروری باشد. (۲)

بر بستر چنین واقعیتی از جامعه طبقاتی ایران است، که نیاز سرمایه داران و دولت سرمایه داری به مذهب، امری حیاتی و برگرفته از منافع معینی است که تداوم استثمار و بهره کشی خود را در اشاعه مذهب و تحمیل توده های وسیع طبقه کارگر می بینند.

در واقع، دولت مذهبی و سرمایه داری ایران علاوه بر سرکوب مادی، با دستورالعمل های دینی، کارگران و توده های زحمتکش را به پاداش اخروی و مزایای بهشت موعود در جهانی دیگر وعده می دهند و بدین وسیله

جدائی دین از دولت و رویکرد کمونیستی در برخورد به مذهب

برندگان "کار" را به تحمل شرایط موجود و صبر و بردباری در مقابل استثمارگران فرا می خوانند.

از طرف دیگر، همین مذهب به سرمایه‌داران می آموزد تا برای توجیه و سرپوش گذاشتن بر کل موجودیت استثمارگرانه شان کارهای "خیر" انجام دهند.

در همین جاست که نفش افیونی مذهب برای توجیه استثمار کارگران و توده های زحمتکش نمایان می گردد. و آنگونه که لنین می گوید: مذهب نوعی مخدر معنوی است که در آن برده های سرمایه، تصویر انسانی خود را غرق می کنند و خواست خود را برای زندگی ای که بیشتر شایسته انسان باشد، کنار می گذارد. (۳)

از این رو، مبارزه با مذهب نمی تواند جدای از مبارزه طبقاتی و نفی استثمار باشد. "سرکوب اقتصادی کارگران، لاجرم تمام انواع سرکوب سیاسی و تحقیر اجتماعی را پیش می کشد، تولید می کند، زندگی معنوی و اخلاقی توده ها را زوال می بخشد و تیره و تار می کند. کارگران شاید بتوانند درجه بیشتر یا کمتری از آزادی سیاسی برای مبارزه در راه اقتصادی خود به دست آورند، اما هیچ میزان آزادی، آن ها را از شر فقر، بیکاری و سرکوب رها نمی کند، تا وقتی که قدرت سرمایه سرنگون شود" (۴)

مذهب سلاح تخدیر و ابزار معنوی اسارت کارگران توسط استثمارگران است. مذهب یکی از انواع سرکوب معنوی است که همه جا بر دوش کارگران و توده های مردم سنگینی می کند. لذا کمونیستها همواره باید علیه این ابزار تحمیق و سرکوب معنوی توده ها مبارزه کنند. با این وجود، مبارزه با ارتجاع دینی، سنن کهن و خرافات مذهبی، هرگز به معنای حذف فوری دین از جامعه، نیست. مذهب تنها با برافتادن نظام طبقاتی و در جریان یک کار پردامنه فرهنگی همراه با آن است که تدریجا محو خواهد شد. اما جدائی کامل دین از دولت، کوتاه کردن دست مذهب و دستگاه روحانیت از دولت نه فقط ممکن، بلکه ضرورتی چنان مبرم است که بدون آن حتما تحقق آزادی و دموکراسی ممکن نیست. این است رویکرد کمونیست ها نسبت به مذهب. لذا، در انقلاب پیش رو، آنچه که می بایست بر آن پای فشرده و همواره بدان تاکید کرد، در وهله نخست، جدایی کامل و بی قید و شرط دین از دولت است. از این رو سازمان فدائیان اقلیت به عنوان پیگیرترین مدافع آزادی و سوسیالیسم و مدافع پیگیر منافع کارگران و زحمتکشان، صریحا اعلام

می دارد: "دولت مذهبی نافی هر گونه دموکراسی و آزادیست. لذا دین و دولت باید به طور کامل از یکدیگر جدا گردند. این بدان معناست که دین و مذهب باید امری خصوصی اعلام شود. دولت باید خود را از قید هرگونه دین و مذهبی رها سازد. هیچ دین و مذهبی مورد توجه دولت نباشد. هرگونه امتیاز برای یک مذهب خاص و انحصار مذهب رسمی، ملغا گردد. ایجاد محدودیت ها و تضيیقات علیه اقلیت های مذهبی موقوف شود. هرگونه کمکی از بودجه دولت به نهادهای مذهبی باید مطلقا ممنوع گردد. ذکر دین و مذهب افراد در اسناد و مدارک رسمی، باید منسوخ گردد. هرکس باید مختار و مجاز باشد که دین داشته باشد یا نداشته باشد. به دینی بگردد یا از آن روی برگرداند. مدارس و آموزشگاه ها باید مطلقا غیرمذهبی باشند. تدریس هرگونه امور دینی و انجام مراسم مذهبی در مدارس موقوف شود. مذهب و دستگاه روحانیت مطلقا هیچ گونه دخالتی در امور مدارس و برنامه های درسی و آموزشی نداشته باشند."

آری، مذهب یک امر خصوصی است. این، رویکرد کمونیست ها نسبت به مقوله مذهب است. آیا این بدان معناست که کمونیست ها در مقابل مذهب و نقش افیونی آن در استثمار کارگران و توده های زحمتکش بی تفاوت بوده و سکوت اختیار می کنند؟ مسلما این چنین نیست. تا آنجا که به مبارزه طبقاتی ارتباط دارد، مبارزه با تمام خرافات مذهبی و افشای نقش مذهب در توجیه استثمار کارگران و زحمتکشان یکی از وظایف عاجل همه کمونیست ها است. اما، از دیدگاه علمی مارکسیستی تا آنجایی که به دولت ارتباط دارد مذهب امری خصوصی است و دولت موظف است از همه احاد جامعه مستثنا از اینکه چه دینی را برگزیده اند، مستثنا از اینکه کسی دین دارد یا اساسا بی دین است، به یک میزان از حقوق سیاسی، اجتماعی و امنیت فردی آنان دفاع و حمایت کند. هیچ دسته و گروهی حق ندارد به بهانه دفاع از مذهب و یا دفاع از آنتیسم با اقدامات تهدیدآمیز، آزادی بیان و انتقاد را در جامعه محدود کند. کمونیست ها برای تحقق این امر در جامعه مبارزه و بیکار می کنند.

بر کسی پوشیده نیست که دین از آغاز تا به امروز، در هاله ای از تقدس پیچیده شده است. دستگاه کلیسا، روحانیت و دولت های استثمارگر همواره جلوی نقد دین را گرفته اند. طی قرن های متمادی، کلیسا، مرجعین دینی و روحانیت با تکیه بر تقدس دین و با

اتهام "کفر"، "الحاد" و "محرابه با خدا و نمایندگان خدا" بی دینان و حتا منتقدین دین را به صلیب کشیده اند، شمع آجین کرده اند، سوزانده اند و در سپاهچال های مخوف خود آنان را به کام مرگ کشانده اند. حاکمان جمهوری اسلامی نیز، طی بیش از سه دهه با وضع ارتجاعی ترین قوانین دینی، خشن ترین شیوه های سرکوب، شکنجه، سنگسار و کشتار را علیه مخالفین و منتقدین نظام جمهوری اسلامی اعمال کرده اند. با توجه به مجموعه واقعات موجود، این حقیقت برکسی پوشیده نیست که دین هرگز بر اساس حقانیت خود دوام و استمرار نیافته است. آنچه سبب تثبیت دین در جوامع بشری بوده است، نه حقیقت دین، بلکه عجز، ناتوانی و اسارت انسان در دست نیروهای طبیعی و اجتماعی مسلط بر او و تقدس و خط قرمزهای ایجاد شده توسط طبقات فرمانروا، دولت ها، و تشکیلات روحانیت مرتجع بوده است، که هرگونه نقد دین را به بی رحمانه ترین شکل ممکن با مجازات مرگ پاسخ داده اند.

زمان آن فرا رسیده است که با سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان، دین از عرش به فرش بنشیند تا دین باوران و آنتیست ها در یک شرایط کاملا برابر روبه روی هم قرار گیرند. در حکومت شورایی، سلاح زنگ زده تکفیر و شمشیر برهنه الحاد، جایی برای ابراز وجود در جامعه نخواهد داشت. به جای تهدید، ارباب و مرگ منتقدین مذهب، باید آزادی بیان، سلاح قلم و مبارزه ایدئولوژیک در جامعه تثبیت و جاری گردد. به همان میزان که دین باوران مجاز هستند با استفاده از آزادی بیان و سلاح قلم، خود و حقانیت دین را اثبات کنند، نیروهای چپ، سازمان های کمونیست، کارگران و زحمتکشان نیز مجاز هستند با سلاح قلم و مبارزه ایدئولوژیک، به مبارزه با خرافات دینی برخیزند و نقش افیونی دین را در استثمار و بهره کشی کارگران در معرض قضاوت همه احاد جامعه بگذارند. این مهم میسر نیست، مگر با تحقق جدایی کامل دین از دولت و تبدیل دین به امری خصوصی در زندگی افراد جامعه. این است جایگاه دین در حکومت شورایی و این است رویکرد کمونیست ها، کارگران و توده های استثمار شونده به مقوله دین و مذهب در جامعه و حکومت شورایی.

پی نویس ها:

۱- سخنرانی سرش در دانشگاه IIT با عنوان: عقل سلیم می گوید به اندیشه و اعتقاد یکدیگر حمله، توهین و تمسخر نکنیم. سرش که خود ایدئولوگ و یکی از

مذاکرات جدید و چشم انداز نتایج آن

راستای تنگ‌تر کردن هر چه بیشتر حلقه‌ی محاصره می‌باشد، هدفی جز تضعیف هر چه بیشتر حکومت اسلامی و ایجاد شکاف بیشتر در آن ندارد. شکی نیست که حکومت اسلامی هر قدر ضعیف‌تر و صفوف‌اش از هم گسیخته‌تر باشد، دست آمریکا و متحدان‌اش را برای عمل به سناریوهای متفاوت بازتر می‌کند.

اما در این مقاله یک موضوع ناگفته ماند: چه کسانی بازندگان این وضعیت هستند؟ شکی نیست که کارگران و زحمتکشان ایران بزرگترین بازندگان این شرایط هستند. جمهوری اسلامی از شرایط کنونی برای سرکوب توده مردم بهره برده و می‌برد. از سوی دیگر تحریم و جنگ هر کدام عواقب و نتایج خاص خود را برای آن‌ها ببار خواهد آورد. تحریم تنها حکومت اسلامی را تضعیف نمی‌کند، از جمله تأثیرات دیگر آن‌ها وخیم‌تر ساختن وضعیت اقتصادی می‌باشد.

اما جنگ موضوع ویژه‌ای است. قربانیان جنگ تنها توده‌های زحمتکش هستند، سرمایه‌داران هرگاه اوضاع را خراب ببینند با پول‌های‌شان هر جا که بخواهند می‌روند. جنگی که جمهوری اسلامی تنها یک طرف آن نیست، جمهوری اسلامی یکی از عوامل اصلی وقوع این فاجعه است. از همین روست که تشدید مبارزه علیه رژیم و روی آوری به قیام و انقلاب برای جلوگیری از وقوع این فاجعه، به امری حیاتی برای توده‌های زحمتکش ایران تبدیل شده است.

که در بحران عمیق سیاسی و اقتصادی بسر می‌برد، ادامه‌ی تشنج در سیاست خارجی را به نفع خود دانسته و تنها راه نجات خود از بحران را، پذیرش سهم حکومت اسلامی در منطقه از سوی قدرت‌های جهان سرمایه‌داری می‌داند. جمهوری اسلامی می‌داند که عقب‌نشینی در عرصه‌ی سیاست خارجی و حرکت در راستای تشنج‌زدایی نتایج و عواقب سیاسی داخلی نیز خواهد داشت. اگر به گمان حاکمان اسلامی، تحقق جاه طلبی‌های منطقه‌ای‌شان می‌تواند قدرت آن‌ها را ابدی سازد، عقب‌نشینی از آن سیاست‌ها که جمهوری اسلامی از آغاز پیدایش تاکنون سرلوحه شعارهای‌اش بوده، می‌تواند قدرت آن‌ها را آسیب‌پذیرتر سازد.

بنابر این مذاکرات ماه آوریل بین ایران و گروه ۵ بعلاوه یک، به رغم تمام تهدیدات و پیغام‌ها نمی‌تواند فراتر از آن چه که تاکنون مذاکرات این کشورها به همراه داشته، نتیجه‌ای به بار آورد. هر چند که امکان به تعویق افتادن مذاکرات با توجه به سیاست‌هایی که از دولت ایران سابقه داشته بسیار زیاد است. جمهوری اسلامی همواره به دنبال خریدن زمان است و سعی می‌کند حالت نه جنگ نه صلح کنونی که در موازنه‌ی قدرت فعلی بهترین حالت برای حکومت است ادامه یابد. اما در سوی دیگر آمریکا به دنبال تضعیف هر چه بیشتر ایران است و تحریم‌های کنونی و آینده که در

بقای آن در این سال‌ها با توجه به عمق نارضایتی توده‌ها و بحران شدید اقتصادی و سیاسی در ایران، بسیار موثر بوده است. رژیم اسلامی از این شرایط بهترین بهره‌ها را برای حفظ خود و سرکوبی کارگران، زحمتکشان، زنان و جوانان برده است. اما در سوی دیگر، کمپانی‌های نفتی و اسلحه‌سازی در آمریکا و اروپا نیز برندگان این بازی خونین بوده‌اند. بررسی سودهای کلانی که این کمپانی‌ها در اثر بالا رفتن قیمت نفت به رغم بحران اقتصادی و با فروش پُرسود سلاح داشته‌اند این موضوع را آشکارتر می‌سازد.

سود خالص کمپانی اکسون موبیل (Exxon Mobil) که بزرگترین شرکت نفتی جهان می‌باشد، در سال ۲۰۱۱ با ۳۵ درصد افزایش به ۴۱ میلیارد دلار رسید. فروش این شرکت در سه ماهه‌ی دوم این سال با ۳۳ درصد افزایش به ۱۲۵/۴۹ میلیارد دلار رسید.

شرکت انگلیسی BP نیز، تنها در سه ماهه دوم سال ۲۰۱۱ با ۳۷ درصد افزایش، به مبلغ ۵/۶ میلیارد دلار سود دست یافت. سود کمپانی نفتی شل، نیز که یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های نفتی جهان می‌باشد، در سال ۲۰۱۱ با ۵۵ درصد افزایش به ۳۱ میلیارد یورو رسید.

اما کمپانی‌های نفتی تنها برندگان در این شرایط نبودند. کمپانی‌های اسلحه‌سازی نیز به رغم بحران اقتصادی و اتخاذ سیاست‌های صرفه‌جویی در بسیاری از کشورهای جهان آن‌هم به ضرر توده‌های زحمتکش، در این سال‌ها از تنش‌های سیاسی موجود بهره‌ها برده‌اند. براساس آمار انستیتوی بین‌المللی برای صلح "سیپری" (Sipri) صادرات اسلحه در طی سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۱ نسبت به چهار سال قبل به میزان ۲۴ درصد افزایش داشته است. براساس تحقیقات این موسسه ۶۱ درصد سود از معاملات اسلحه در جهان متعلق به شرکت‌های آمریکایی و ۳۰ درصد متعلق به شرکت‌های اروپایی است که در این میان ۴ کشور انگلیس، آلمان، فرانسه و ایتالیا بازار اصلی اسلحه را در دست دارند. از سال ۲۰۰۲ یعنی بعد از آغاز جنگ افغانستان، بازار اسلحه تاکنون ۵۹ درصد رشد داشته است و ارتش آمریکا بزرگترین مشتری این بازار می‌باشد.

با توجه به مطالب بالا، اکنون می‌توان به سوالاتی که در ابتدای مقاله مطرح گردید، پاسخ داد. واقعیت این است که جمهوری اسلامی به عنوان یک طرف منازعه، عقب‌نشینی در برابر مطالبات آمریکا و متحدان‌اش را به نفع خود نمی‌داند. این رژیم

جدائی دین از دولت و ...

از صفحه ۶

کرد و دوستان قصد بازگشت به کشور را داشتند، چگونه می‌توانند با مردمی که به اعتقاداتشان توهین کرده‌اند رودر رو شوند". نگاه کنید به: تارنمای جرس ۲۹ بهمن ۱۳۹۰
۲- لنین: مقاله سوسیالیسم و مذهب
۳- ایضا
۴- ایضا

برپاکنندگان حاکمیت ارتجاع دینی در ایران و نیز یکی از مهره‌های اصلی سرکوب دانشگاه‌های کشور تحت عنوان "انقلاب فرهنگی" در دلبهشت ماه ۵۹ بوده است، هم اکنون نیز در مقام یک "روشنفکر دینی" با توسل به حربه "توهین به اعتقادات مردم"، منتقدین مذهب و جمهوری اسلامی را تهدید کرده و می‌گوید: "اگر فردا ایران تغییری

**رژیم جمهوری اسلامی را باید
با یک اعتصاب عمومی سیاسی
و قیام مسلحانه برانداخت**

وظایف فوری انقلاب اجتماعی سیاست خارجی حکومت شورایی

اسلامی، یا یک جمهوری پارلمانی. آنچه که تعیین کننده است، ماهیت طبقاتی سیاست می‌باشد.

اما می‌دانیم که طبقات، دولت‌ها و ملت‌ها در انزوا و انفراد به سر نمی‌برند، بلکه الزاماً وارد مناسباتی با یکدیگر می‌شوند که با پیشرفت‌های تاریخی بشریت وسیع‌تر و پیچیده‌تر شده است. طبقه‌ای که در یک کشور حاکم است، در تعقیب منافع اقتصادی و سیاسی خود، از طریق دولت که دستگاه فرمان‌روایی سیاسی این طبقه می‌باشد، با طبقات و دولت‌های کشورهای دیگر وارد مناسبات اقتصادی - سیاسی می‌گردد و آن‌ها را بسط می‌دهد.

آنچه که این مناسبات را تحکیم می‌کند، در وهله نخست، وحدت طبقاتی برای پاسداری از نظم مسلط جهانی و مقابله با تحولاتی است که می‌خواهد نظمی نوین را جایگزین نظم حاکم و مستقر سازد. از همین‌روست که تمام دولت‌های سرمایه‌داری جهان، به ویژه در مقاطعی که نظم سرمایه‌داری در نتیجه‌ی انقلابات و جنبش‌های کارگری به مخاطره افتاده است، اتحاد طبقاتی خود را برای مقابله با آن آشکارا نشان داده و متحداً برای حفظ نظم موجود عمل کرده‌اند. در این‌جا همان سیاستی را که طبقه سرمایه‌دار یک کشور در داخل برای مقابله و سرکوب جنبش کارگری تعقیب می‌کند، در عرصه جهانی نیز به همین شکل ادامه می‌دهد. این، آشکارترین شکل ادامه‌ی سیاست داخلی ارتجاعی، در سیاست خارجی است.

اما بورژوازی در همان حال که برای حفظ نظم جهانی حاکم، به مثابه یک طبقه، اتحاد بین‌المللی دارد، در رقابت و مبارزه درونی برای کسب سود و منافع بیش‌تر و برتر نیز به سر می‌برد. آنچه که در مورد طبقه حاکم یک کشور در این مورد صادق است، در عرصه‌ی بین‌المللی اشکال حاد و گاه قهرآمیز به خود می‌گیرد. چون در این‌جا که نزاع بر سر سهم و سود بیش‌تر و منافع اقتصادی و سیاسی برتر است، طبقات سرمایه‌دار کشورهای مختلف به مثابه دشمنانی با منافع مستقیماً متضاد رو در روی یکدیگر قرار می‌گیرند. بورژوازی هر کشوری می‌کوشد به هر شکل ممکن بر دیگری غلبه کند و منافع و اهداف اقتصادی و سیاسی خارجی خود را محقق سازد.

این حقیقت بر کسی پوشیده نیست که همین تلاش برای کسب منافع برتر، به جنگ‌های بسیار زیاد، به ویژه در سده بیستم انجامید، که سرمایه‌داری به دوران امپریالیسم وارد گردید. جنگ‌های جهانی ویران‌گر سده

گذشته میان بورژوازی انحصاری کشورهای سرمایه‌داری به خاطر تقسیم مجدد بازارهای جهان، تنها دو نمونه از برجسته‌ترین آن‌ها بود که ده‌ها میلیون انسان، قربانی اهداف و مقاصد غارت‌گرانه، تجاوزکارانه و سلطه‌طلبانه‌ی انحصارات امپریالیستی شدند. صدها نمونه از جنگ‌های دو جانبه و چند جانبه‌ی منطقه‌ای نیز جلوه‌های دیگر از همین تضاد منافع سرمایه‌داران و کشمکش و نزاع آن‌ها بود.

مردم ایران نیز از فجایع جنگ‌های ارتجاعی برخاسته از یک سیاست خارجی ارتجاعی بی‌نصیب نماندند. تضاد منافع بورژوازی دو کشور ایران و عراق در عرصه‌ی سیاست خارجی و برای کسب برتری و سرکردگی منطقه‌ای به جنگی انجامید که ۸ سال به درازا کشید و خسارات بزرگی به کارگران و زحمتکشان ایران و عراق وارد آورد. این نیز در واقعیت امر چیز دیگری جز ادامه سیاست داخلی ارتجاعی جمهوری اسلامی و رژیم بعثی عراق در عرصه سیاست خارجی نبود که سرانجام به جنگی ارتجاعی انجامید. اما اهداف سیاست خارجی دولت‌های ارتجاعی که گاه به گاه به جنگ نیز می‌انجامد، از طریق مجموعه‌ای از وسایل، شیوه‌ها و روش‌هایی انجام می‌گیرد که دیپلماسی کشورهای را تشکیل می‌دهد.

گرچه دیپلماسی دولت‌ها در طول چندین قرن گذشته، تحولاتی را از سر گذرانده و ظاهراً در دمکراسی‌های پارلمانی تلاش شده است، از طریق کمیته‌های ویژه پارلمانی، شکلی دمکراتیک به آن داده شود و چنین وانمود گردد که شیوه‌ها و اسلوب‌های دیپلماسی دگرگون شده و سیاست خارجی را نیز مردم از طریق پارلمان تعیین و در آن سهیم و ذی‌نفع‌اند، اما این دیپلماسی در اساس، سری و استبدادی باقی مانده است. این واقعیتی است بر همگان روشن که حتی در به اصطلاح دمکراتیک‌ترین دولت‌های بورژوازی، مردم فقط هنگامی از مهم‌ترین اقدامات دیپلماتیک دولت خودی آگاه می‌گردند که سال‌ها از آن گذشته است و اسناد رسمی آن پس از گذشت گاه ده‌ها سال انتشار علنی می‌یابد. برخی از این اسناد دیپلماسی سری نیز هرگز علنی نمی‌شود.

دلیل این که دیپلماسی سری در بنیاد سیاست خارجی دولت‌های سرمایه‌داری قرار دارد، از این واقعیت ناشی می‌شود که با منافع و خواست کارگران و زحمتکشان در تضاد قرار دارد. دولت‌های سرمایه‌داری از آگاهی توده‌های مردم هراس دارند و همواره کوشیده‌اند، طبقه کارگر و عموم توده‌های

زحمتکش را در تاریکی و ناآگاهی نگاه دارند. لذا نفع طبقاتی آن‌ها در این است که حقیقت از چشم مردم پنهان بماند.

پوشیده نگه داشتن اهداف و مقاصد سیاست خارجی و روش‌هایی که برای تحقق این اهداف به کار می‌گیرند، برای دولت‌های سرمایه‌داری به مراتب سهل‌تر از عرصه سیاست داخلی است. چرا که توجیهات متعدد و گاه عوام‌فریبانه‌ای نیز برای آن ارائه می‌دهند. از جمله ادعا می‌کنند که مسایل مربوطه به دیپلماسی و سیاست خارجی با امنیت و منافع ملی مرتبط است و ایجاب می‌کند که در مناسبات با دولت‌های دیگر، توافقات، مذاکرات و عقد قراردادهای غیره از روش دیپلماسی سری تبعیت شود تا دولت‌های رقیب و دشمن از آن آگاه نشوند و منافع به اصطلاح ملی به مخاطره نیافتد.

در عین حال ادعا می‌کنند که پیچیدگی دیپلماسی و سیاست خارجی مانع از آن می‌گردد که توده مردم بتوانند از آن سر درآورند و نظر درستی ارائه دهند، بلکه فقط گروهی افراد ویژه تخصص‌دیده می‌توانند درگیر این مسایل شوند و از آن‌ها آگاه گردند. بنابراین با توجیهات پوشالی حفظ امنیت ملی، متخصصین ویژه، به دور از چشم مردم و بدون اطلاع و آگاهی آن‌ها در پشت درهای بسته مذاکرات دو جانبه و چند جانبه دارند، بده و بستان می‌کنند، تصمیم می‌گیرند، توافقات، پیمان‌ها و قراردادهای سری امضا می‌کنند، بازارهای جهان را میان خود تقسیم می‌کنند، حتی تدارک لشکرکشی، برپایی جنگ‌ها و اشغال سرزمین‌های دیگران را می‌بینند. با این همه، روش‌ها و وسایلی که در دیپلماسی سری به کار گرفته می‌شود، در این محدوده خلاصه نمی‌گردد. دیپلماسی سری مجاز می‌داند که حتی از کثیف‌ترین و ضد انسانی‌ترین وسایل و شیوه‌ها برای تحقق اهداف سیاست خارجی استفاده شود. از این جهت تعجب‌آور نخواهد بود که امروز هم می‌توان نه صرفاً در استبدادی‌ترین دولت‌های بورژوازی، بلکه در به اصطلاح دولت‌های پارلمانی بورژوازی همان روش‌هایی را یافت که فرضاً چندین قرن پیش در دوران نظام‌های سلطنتی مطلقه اروپایی معمول بود. آدم‌کشی، توطئه، کودتاهای کاخی، جاسوسی، پرداخت رشوه برای خرید مقامات دولتی و به خدمت گرفتن آن‌ها، دخالت‌های نظامی، فریب و انواع و اقسام حیل‌های توطئه‌گرانه، از این نمونه‌اند. برجسته‌ترین و عریان‌ترین این روش‌ها را نیز به وضوح می‌توان در دیپلماسی امپریالیسم آمریکا به ویژه در نیمه دوم قرن بیستم دید.

بنابراین دیپلماسی سری دولت‌های سرمایه‌داری، در اساس همواره سری و استبدادی بوده و مادام که این نظم به حیات

وظایف فوری انقلاب اجتماعی...

خود ادامه دهد، سری و استبدادی باقی خواهد ماند.

اما، طبقه کارگر که می‌خواهد نظم طبقاتی را از بیخ و بن دگرگون سازد و تحقق اهداف اش در آگاهی و روشنی عموم توده‌های زحمتکش مردم است، دیپلماسی سری را در کل نفی می‌کند. از همین روست که برای نخستین بار در تاریخ بشریت، این دولت کارگری برآمده از انقلاب سوسیالیستی در روسیه بود که آشکارا دیپلماسی سری را لغو کرد و تمام قراردادهای سری اسارت‌بار را افشا و ملغاً اعلام نمود.

با انقلاب اکتبر، لنین پیشوای بزرگ پرولتاریای روسیه، بی‌درنگ در فرمان صلح اعلام نمود: "این دولت، دیپلماسی سری را لغو می‌سازد و عزم راسخ ابراز می‌دارد که تمام مذاکرات را به طور کاملاً آشکار در برابر تمام مردم به عمل آورد و بی‌درنگ به انتشار کامل آن قراردادهای سری بپردازد که حکومت ملاکین و سرمایه‌داران از فوریه تا ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ آن‌ها را تأیید کرده و یا خود منعقد نموده است. دولت، تمام مفاد این قراردادهای سری را در حدودی که هدف آن‌ها واگذاری منافع و امتیازاتی به مالکین و سرمایه‌داران روس و نگاهداری یا بسط سرزمین‌های تحت اشغال و لیکاروس‌هاست، چنان‌که در اکثر موارد چنین بوده است، بی‌چون و چرا و بی‌درنگ ملغاً اعلام می‌دارد."

و این همان اصلی‌ست که در بخش سیاست خارجی برنامه مطالبات فوری سازمان ما آمده است و خواسته شده است که حکومت شورایی بی‌درنگ دیپلماسی سری را ملغاً اعلام نماید، تمام قراردادهای اسارت‌بار و در خدمت منافع استثمارگران افشا و لغو شوند و این حق عموم توده‌های مردم بی‌چون و چرا به رسمیت شناخته شود که از تمام مسایل سیاست خارجی، مذاکرات، مناسبات و عقد قراردادهای و پیمان‌ها با دولت‌های دیگر آگاهی داشته باشد.

حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان، همان‌گونه که در عرصه داخلی به تمام سیاست‌های ارتجاعی بورژوازی خاتمه خواهد داد و سیاست‌های انقلابی، نوین و مترقی را به مرحله اجرا درخواهد آورد، به سیاست خارجی ارتجاعی کنونی نیز پایان خواهد داد و سیاست خارجی نوین، مترقی و انقلابی را جایگزین آن خواهد ساخت. این سیاست خارجی بر بنیان اتحاد با طبقه کارگر سراسر جهان، همبستگی و حمایت و پشتیبانی مادی و معنوی از جنبش انقلابی طبقه کارگر و جنبش‌های انقلابی - دمکراتیک ضد امپریالیستی توده‌های

زحمتکش شکل خواهد گرفت. چرا که طبقه کارگر ایران، تنها یک گردان از ارتش بین‌المللی طبقه کارگر جهانی‌ست. پیروزی نهایی طبقه کارگر در ایران منوط و مشروط به برپایی انقلابات کارگری در سراسر جهان و پیروزی جهانی طبقه کارگر بر بورژوازی بین‌المللی‌ست که خود یک طبقه جهانی می‌باشد.

سرمایه یک نیروی بین‌المللی‌ست. مبارزه علیه این نیروی بین‌المللی نیازمند تلاش مشترک و اتحاد و همبستگی بین‌المللی کارگران جهان است. این همبستگی که از شرایط زندگی، اهداف و منافع مشترک کارگران در سراسر جهان ناشی می‌گردد، از وقتی که بازار جهانی شکل گرفت و مناسبات نزدیک‌تری میان ملت‌ها پدید آمد، به یک واقعیت عملی و مشخص تبدیل شده است. این اتحاد و همبستگی با پرولترهای تمام کشورهای جهان اساس و بنیان سیاست خارجی حکومت شورایی در ایران خواهد بود.

اما پوشیده نیست که مادام پیروزی پرولتاریا در مقیاس جهانی تحقق نیافته است، دولت شورایی ناگزیر است در سیاست خارجی خود با دولت‌های بورژوازی و سازمان‌های بین‌المللی بورژوازی مناسباتی ولو صرفاً در عرصه سیاسی داشته باشد. پوشیده نیست که در این‌جا منافع و سیاست‌های کاملاً متضاد عمل می‌کنند. حکومت شورایی در مناسبات با این دولت‌ها و سازمان‌های بورژوازی بین‌المللی، فقط می‌تواند یک سیاست کاملاً آشکار و علنی و به دور از هر گونه مخفی‌کاری دیپلماتیک داشته باشد. لذا حکومت شورایی در زمره نخستین اقدامات خود باید نظراً و عملاً دیپلماسی سری را ملغاً و تمام وسایل، روش‌ها و شیوه‌های آن را مردود و محکوم اعلام کند. همچنین، تمام قراردادهایی که به دور از چشم کارگران و زحمتکشان توسط رژیم‌های ارتجاعی حاکم بر ایران منعقد شده و به نحوی از انحاء مغایر منافع توده‌های زحمتکش نه فقط ایران بلکه سراسر جهان‌اند، افشا و ملغاً اعلام نماید. حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان ایران که با استقرار یک دمکراسی شورایی به فوریت عالی‌ترین شکل دمکراسی را بر ایران حاکم می‌کند و مردم را از قید اسارت‌بار استبداد دائمی رهایی خواهد بخشید، با لغو دیپلماسی سری به سیاست خارجی استبدادی، تجاوزکارانه، توطئه‌گرانه، ارتجاعی و ضد مردمی نیز پایان خواهد بخشید.

کمک‌های مالی

۵۰ دلار	کانادا
۱۰ دلار	لاکومه
۲۰ دلار	نرگس
۱۰۰ دلار	نقیسه ناصری
۱۰۰ دلار	دمکراسی شورایی ۱
۲۵ دلار	دمکراسی شورایی ۲
۶۵ دلار	زنده باد سوسیالیسم
۲۵ دلار	چهل و یکمین سیاهکل
۲۵ دلار	احمد زبیرم
۲۵ دلار	فرهاد سلیمانی
۲۵ دلار	زنده باد سوسیالیسم
۲۰ دلار	حسن نیک‌داودی
۳۰ فرانک	سوئیس
۳۰ فرانک	علی‌اکبر صفائی فراهانی
۳۰ فرانک	سیامک اسدیان (اسکندر)
۵۰ فرانک	امیر پرویز پویان
۶۰ فرانک	حمید اشرف
	سعید سلطانیپور
۵۰۰۰ تومان	ایران
۵۰۰۰ تومان	احمد شاملو
۱۰۰۰۰	رفیق حمید مومنی
	رفیق بیژن جزنی
	تومان
۱۴۰ یورو	هلند
۲۰ یورو	هواداران سازمان - هلند
۲۰ یورو	صدای کارگران و زحمتکشان
۲۰ یورو	صدای کارگران و زحمتکشان
۲۰۰ کرون	دانمارک
۲۰۰ کرون	هوشنگ احمدی
۴۰۰ کرون	دکتر نریمبسا
۲۰۰ کرون	م. پ.
۲۸۷ یورو	کولنتای
	بدون کد
۱۵ یورو	آلمان
۱۵ یورو	بهرروز دهقانی
۱۵ یورو	مناف فلکی
۱۵ یورو	ایوب ملکی
۱۵ یورو	علیرضا نابدل
۱۵۰ یورو	سیاهکل
۱۰۰ یورو	یادها
	سوئد
	احمد سوند ۵۰ یورو
	فرانسه
۵۰ یورو	B.L. Commune Paris
	آمریکا
۴۰۰ یورو	جانباختگان فدائی
	اتریش
۱۰۰ یورو	صدای فدائی
۱۵۰ یورو	مسافر

زنده باد سوسیالیسم

وظایف فوری انقلاب اجتماعی سیاست خارجی حکومت شورایی

آخرین بخش از مطالبات برنامه فوری سازمان که در این جا مورد بحث قرار می‌گیرد و مجموعه مقالات مرتبط با توضیح و تشریح وظایف فوری انقلاب اجتماعی و حکومت شورایی به پایان می‌رسد، سیاست خارجی حکومت شورایی است.

سیاست خارجی هر دولتی، پیوندی ناگسستنی با سیاست داخلی آن دارد. به بیانی دقیق‌تر، سیاست خارجی، ادامه و بسط سیاست داخلی یک دولت به ورای مرزهای آن کشور و مناسبات با دولت‌ها و کشورهای دیگر است. لذا این سیاست داخلی ست که خصلت سیاست خارجی و اهداف آن را تعیین می‌کند.

دولت، دستگاهی ست که برای حراست از نظم اقتصادی - اجتماعی و منافع طبقه حاکم و مسلط سازمان داده شده است. سیاست‌هایی را که این دولت در درون مرزهای یک کشور اتخاذ و تعقیب می‌کند، ضرورتاً در خدمت منافع طبقه‌ای ست که طبقه حاکم آن کشور است.

در جایی که شیوه تولید سرمایه‌داری مسلط است و طبقه سرمایه‌دار، طبقه حاکم، کلیت سیاست‌های داخلی این کشور، پاسداری از نظم موجود برای تداوم استثمار طبقه کارگر و در انقیاد نگه داشتن توده زحمتکش است. طبقه حاکم که قدرت سیاسی را در دست دارد، تمام وسایل و شیوه ممکن سرکوب مادی و تحمیق معنوی را به کار می‌گیرد تا توده‌های مردم را در ناآگاهی و اسارت نگه دارد، نظمی را که دوران آن سپری شده است، هم‌چنان حفظ کند و مانع از تحول و دگرگونی اجتماعی گردد، که نیاز پیشرفت تاریخی بشریت است.

لذا سیاست داخلی این طبقه که مغایر منافع طبقه بالنده و مترقی کارگر است و خلاف جهت تکامل و پیشرفت تاریخی بشریت، سیاستی ارتجاعی و ضد انقلابی ست. از این جهت تفاوتی نمی‌کند که این سیاست در کشوری اعمال شود که رژیم پلیسی و استبدادی بر آن حاکم باشد، نظیر جمهوری

در صفحه ۸

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمائید.

آلمان
K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

IBAN:

NL08INGB0002492097

BIC: INGBNL2A

Amsterdam, Holland

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://96.0.108.118/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره های پیام‌گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

در اروپا 0031649953423

در ایران- تهران 00982184693922

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 618 March 2012



برنامه های رادیو دمکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می شود.

پخش این برنامه‌ها هر روز از ساعت ۳۰ / ۸ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه‌های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می توانید از طریق:

سایت رادیو دمکراسی شورایی www.radioshora.org

برنامه های رادیو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن	۱۳ درجه شرقی
Transponder	۱۵۷
فرکانس پخش:	۱۱۶۴۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	افقی
FEC	۳ / ۴
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره‌ای برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیام‌گیر صدای

دمکراسی شورایی:

۰۰۴۵۳۶۹۸۷۲۸۱

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی